

Conceptual Analysis of the Collapse of the State; In the Context of Systemic Analysis

Masoud Akhavan Kazemi* | Professor, Department of Political Science, Razi University, Kermanshah, Iran.

Golnaz Narimani | Ph.D., Department of Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Abstract

government is relatively old and lasts up to a few centuries, especially in its modern form. A modern government is an organization that controls legal law and applies it legitimately. The government is the only organization with the authority and right to use legitimate violence. Throughout history and during the past eras, many governments have been formed in all parts of the world, and each of them has reached the point of collapse after some time. Although the existence of the state is more durable and survival compared to the government, and in other words, it is "more or less than ever," the specific policies of the formation of the states are taken into consideration. However, the point is under what conditions they fall apart; it has received less attention from researchers. This article aims to answer the question, under what conditions can a government be destroyed or collapsed?

To find the causes and factors of the collapse and fall of governments, the current research, using the theories of systemic analysis, besides explaining the various forms of government collapse, examines all the internal and external factors and factors of the collapse of a government. To understand this issue, it has been taken from systemic analysis; systemic analysis refers to a point of view that can be used to investigate and analyze a phenomenon. Systemic analysis leads to a better understanding of phenomena and avoids reductionism. In recent decades, system analysis has been proposed as an efficient tool for new sciences and specialized supplementary studies in various social fields in scientific and academic circles. This causes a general and multifaceted understanding of why and the phenomena and events governing behavioral affairs.

In systemic analysis, the political system, as an intellectual system, has several subsystems. A crisis in any of these subsystems, including the economic or political subsystem, can lead to the fragility and collapse of the government. In this view, the government is a set of interconnected and systematic elements

* Corresponding Author: Mak392@yahoo.com

How to Cite: Akhavan Kazemi, M., & Narimani, G. (2023). Conceptual Analysis of the Collapse of the State; In the Context of Systemic Analysis. *State Studies*, 9(35), 195-228. doi: 10.22054/tssq.2023.61620.1117

and propositions. Disruption in any of these elements can lead to the collapse or destruction of the state.

In addition to the internal connection between its components, the government as a system also has a connection with external changes at different and numerous levels. The state has the property of food with its external elements. As a result of these connections between the government and the environment and the actions and reactions between them, differences or imbalances occur in the government system.

In a general classification, the collapse and disintegration of governments can be classified in the form of two main categories—external factors and factors and internal factors. External factors deal with the relations between the government and other countries in the international community. The second category also refers to the relationship between the government and its internal society. It is essential to mention that these two groups of factors influence each other, and a change in the intensity and weakness of one causes a change in the intensity and weakness of the other. This means that the collapse of the government extends from the internal situation to the foreign relations of the troubled government. Also, the weakening of foreign authority substantially impacts its internal stability.

Research studies indicate that at the external level of the government system, essential factors such as war and foreign invasion, climate change, the pressures of powers and economic sanctions, and issues of a succession of governments can become the fragility of the government and against it. It will eventually collapse. In the internal dimension, crises in three subsystems, political, economic, and social, can turn into the collapse of the government. In other words, factors such as political crises and the distortion of governance, economic crises such as inflation and damage, and social issues such as the crisis of failure to start and the crisis of participation are the main factors affecting the collapse and disintegration of a government. The weakening, incapacity, decline, and decay of governments either due to external factors, in the economic forms of political policies and foreign invasion and war, and in some cases, due to climate change and the succession of governments to another place. It occurs or results from internal changes in the political, economic, and social structure, civil wars, accumulation of crises, and loss of internal legitimacy.

Keywords: Systemic Analysis, State Collapse, Fragile States, Government, Sovereignty.



واکاوی مفهومی فروپاشی دولت؛ در چارچوب تحلیل سیستمی

مسعود اخوان کاظمی * ID استاد علوم سیاسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

گلناز نریمانی ID دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

اگرچه حکومت تاریخی به درازنای زیست بشری دارد، اما دولت پدیده نسبتاً جدیدی است که به‌ویژه در قالب مدرن آن، بیش از چند قرن از عمر آن نمی‌گذرد. دولت مدرن سازمانی است که خشونت قانونی را کنترل و آن را به صورتی مشروع اعمال می‌کند. دولت تنها سازمانی است که صلاحیت و حق اعمال خشونت مشروع را دارد. در طول تاریخ و طی دوران گذشته، دولت‌های زیادی در اقصی نقاط جهان شکل گرفته و هر یک بنا به دلایل مختلفی بعد از مدتی به نقطه فروپاشی رسیده‌اند. با وجودی که دولت در مقایسه با حکومت از دوام و بقای بیشتری برخوردار است و به عبارتی، «کم‌ویش دائمی» است، اما نظریه پردازان سیاست اغلب چگونگی شکل‌گیری دولت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند، ولی این نکته که آن‌ها تحت چه شرایطی از هم فرومی‌پاشند، کم‌تر مورد توجه پژوهشگران واقع شده است. هدف این مقاله پاسخ به این پرسش است که در تحت چه شرایطی، یک دولت می‌تواند از بین رفته و یا از هم فروپاشد؟ در تلاش برای یافتن زمینه‌ها و عوامل فروپاشی و سقوط دولت‌ها، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری تحلیل سیستمی، ضمن تشریح اشکال مختلف فروپاشی دولت، علل و دلایل مختلفی را در سطوح داخلی و خارجی مورد تبیین و تحلیل قرار داده است.

واژگان کلیدی: تحلیل سیستمی، فروپاشی دولت، دولت‌های شکننده، حکومت، حاکمیت.

مقدمه

دولت مدرن سازمانی است که خشونت قانونی و مشروع را کنترل و اعمال می‌کند. دولت تنها سازمانی است که صلاحیت و حق اعمال خشونت مشروع را دارد. در طول تاریخ و دوران‌های گذشته، دولت‌های زیادی در اقصی نقاط جهان شکل گرفته و هر یک بنا به دلایل مختلفی بعد از مدتی به نقطه فروپاشی رسیده‌اند. نظریه پردازان سیاست اغلب چگونگی شکل‌گیری دولت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند؛ ولی این نکته که آنها تحت چه شرایطی از هم فرو می‌باشند، کمتر مورد توجه آنها واقع می‌شود. در این مقاله سعی بر آن است تا چگونگی و دلایل فروپاشی دولت‌ها مورد توجه و بررسی قرار گیرد. به این منظور، با استفاده از چهارچوب نظری تحلیل سیستمی، ضمن تشریح اشکال مختلف فروپاشی دولت، تمامی عوامل و دلایل داخلی و خارجی فروپاشی یک دولت را مورد پژوهش قرار می‌دهیم. همچنین، برای ورود به بحث فروپاشی دولت‌ها، به بررسی انواع و اشکال مختلف تضعیف، فروپاشی و نابودی دولت‌ها و اضمحلال آنها می‌پردازیم. در ادبیات سیاسی توجه به دولت‌های فروپاشیده، ورشکسته و ضعیف، بعد از حوادث سپتامبر ۲۰۰۱، به عنوان منابع اصلی تهدیدات، از جمله تروریسم و جرایم سازمان یافته، کانون گسترش سلاح‌های هسته‌ای و جریان یافتن سیل پناهندگان و آوارگان، بیشتر شده و مشخص گردیده که اغلب دولت‌های فروپاشیده شده، ابتدائاً دولت‌هایی ضعیف و شکننده بوده‌اند که شکنندگی آنها تشدید شده و به مرحله فروپاشی و نابودی رسیده‌اند. لذا در این پژوهش ابتدا با معرفی انواع اینگونه دولت‌ها، به بررسی دلایل اصلی فروپاشی نهاد دولت، به عنوان بازیگر اصلی عرصه سیاست داخلی و صحنه روابط بین‌الملل، می‌پردازیم؛ که تبعات بسیار زیادی را در بعد داخلی، منطقه‌ای، جهانی و همچنین در حوزه حقوق بین‌الملل به همراه دارد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که دو واژه دولت و حکومت اغلب به صورت مترادف بکار می‌روند؛ این در حالی است که این دو معنای بسیار متفاوتی با هم دارند. دولت در اصطلاح مدرن آن، عبارت از اجتماع انسان‌هایی است که در سرزمین خاصی ساکنند و دارای حکومتی هستند که بر آنها اعمال حاکمیت می‌کند. بر طبق این تعریف، دولت، مجموعه و

واحدی است که از چهار عنصر جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت، ترکیب یافته است. بنابراین، در پژوهش حاضر، اصطلاح حکومت مترادف با دولت نیست؛ بلکه بخشی از آن است. در واقع، حکومت‌ها به سازمان اداری و مدیریت کننده دولت اشاره دارند؛ و ابزاری هستند که قدرت دولت از طریق آنها به کار بسته می‌شود. همچنین، حکومت‌ها متغیر و دارای عمری محدودند، اما دولت‌ها دارای سابقه و عمری طولانی هستند.

چهارچوب نظری: تحلیل سیستمی

تحلیل سیستمی اشاره به رویکردی دارد که با کاربست آن می‌توان تمامی ابعاد و جوانب یک پدیده را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. در واقع تحلیل سیستمی منجر به شناخت بهتر پدیده‌ها شده و از تقلیل‌گرایی پرهیز می‌کند. تحلیل سیستمی در دهه‌های اخیر به عنوان ابزاری کارآمد، رویکردی جدید و مکمل مطالعات تخصصی در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی در محافل علمی و دانشگاهی مطرح شده است؛ که موجب درکی کلی و چندوجهی از چرایی و چگونگی پدیده‌ها و رویدادهای حاکم بر امور رفتاری می‌شود. به بیانی دیگر تحلیل سیستمی انقلابی در شیوه‌های تفکر محسوب می‌شود که در آن، هم کلیت پدیده و هم ارتباط بین اجزای تشکیل دهنده آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

برای فهم رویکرد سیستمی اولین نکته، درک مفهوم سیستم است. به طور کلی سیستم را می‌توان مجموعه‌ای از عناصر تصور کرد که در کنش متقابل با یکدیگر بوده و در درون مرزهای خاصی عمل می‌کنند و هم‌چنین قواعد خاصی بر روابط آنها حاکم است. در تحلیل سیستمی، شمایی کلی از سیستم مد نظر قرار می‌گیرد و در آن ارتباط متقابل اجزاء با هم، ارتباط خود سیستم با محیط پیرامون و تاثیر محیط بر سیستم مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، در تعریف سیستم باید به سه عنصر مکنون آن، یعنی وجود اجزاء، وجود ارتباط منطقی و انسجام بین اجزاء، و هدفمندی کلی واحد توجه به عمل آید. بر مبنای ارتباط سیستم

با محیط پیرامون، سیستم‌ها را به سه دسته تقسیم بندی می‌کنند؛ که عبارتند از:

الف) سیستم‌های کاملاً بسته که کنش متقابلی بین سیستم و محیط وجود ندارد.

ب) سیستم‌های نسبتاً بسته که به میزان کمی محیط می‌تواند بر آنها تاثیر گذارد.

ج) سیستم‌های باز که رابطه متقابل و تمام عیاری بین سیستم و محیط پیرامونی آن وجود خواهد داشت (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۸۹-۱۹۰).

نکته دیگر در خصوص تحلیل سیستمی این است که در این رویکرد، مرزبندی‌های نظام از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا بر این اساس است که فرایندهای تعاملی به سه قسمت نهاده، تبدیل و داده تقسیم می‌شوند. از طریق نهاده‌ها و داده‌هاست که نظام سیاسی با سایر نظام‌های اجتماعی ارتباط برقرار می‌کند و باعث تبادل میان نظام و محیط آن می‌شود. در قسمت نهاده‌ها، با دو مقوله تقاضاها و حمایت‌ها سرو کار داریم. اصولاً تقاضاها یا در محیط نظام و یا در درون خود نظام به وجود می‌آیند که به این ترتیب می‌توان آنها را به صورت تقاضاهای داخلی و خارجی مطرح کرد. تقاضاها ضمن آنکه می‌توانند مواد اطلاعاتی لازم را برای نظام سیاسی فراهم کنند، خود یکی از منابع و عوامل دگرگون ساز نظام سیاسی تلقی می‌شوند (قوام، ۱۳۹۲: ۳۲). ذکر این نکته نیز ضروری است که تقاضا می‌تواند شامل آزادی، امنیت، آموزش و عدالت باشد.

بخش دیگر نهاده‌های نظام، به حمایت‌ها مربوط می‌شود. حمایت از نظام سیاسی این امکان را به وجود می‌آورد که انرژی لازم برای ادامه کار نظام فراهم شود. از آثار این گونه حمایت‌ها، مشروعیت اقدامات اعضای نظام و قانونی شناختن تصمیمات آنهاست. در حقیقت، حمایت از نظام سیاسی شامل حمایت‌هایی از جامعه، رژیم و دولت است که اینها در دنیای واقعی از یکدیگر مجزا نیستند. جامعه از دو طریق می‌تواند موجد رفتار حمایتی برای نظام سیاسی شود؛ یکی، کم و کیف داده‌هایی که به نحوی از انحاء پاسخگوی تقاضاهای اعضای جامعه باشد؛ و دیگری، فرایند سیاسی کردن. به عبارت دیگر، یکی از راه‌های تقویت پیوند میان اعضای جامعه و نظام سیاسی، ارائه داده‌های مناسب از سوی نظام به جامعه برای تامین خواستها و نیازهای اعضای جامعه است. به طور کلی نباید پنداشت که پیامد هر گونه نارسایی یا کمبودی در حمایت از حکومت، ناکامی و شکست دولت یا جامعه است؛ با این حال در بلند مدت، تداوم عدم پاسخ‌گویی و به عبارت دیگر، ناتوانی نظام در ارائه داده‌های مناسب، منجر به تغییر رژیم و به هم ریختگی جامعه سیاسی خواهد شد. در فرایند سیاسی کردن نیز ذخایر حمایتی که بر اثر اتخاذ تصمیمات و سیاست‌گذاری‌های گذشته انباشته شده است، با

روشهای پیچیده‌ای برای حمایت مستمر تقویت می‌شود. بیشتر مطالعات تجربی حاکی از آن است که تدوام حیات نظام‌های سیاسی برای مدت طولانی، در سایه تحصیل پشتیبانی از طریق مشروعیت رژیم‌ها و نظام‌های حکومتی حاصل شده است (قوام، ۱۳۹۲: ۳۴-۳۶).

در این خصوص دیوید ایستون نیز معتقد است که وجود حمایت‌ها بویژه در سمت داده‌ها باعث کاهش فشارهایی می‌شود که بر اثر طرح تقاضا ظاهر شده‌اند. هنگامی که میزان حمایت در حدی نباشد که بتواند به طرح تقاضاهای بخش‌های گوناگون جامعه کمک کند، نظام می‌باید از طریق داده‌های اقتدارآمیز در اشکال اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی عمل نماید و یا آنکه به سرکوب تقاضاها مبادرت نماید. در صورتی که داده‌های حکومت نتواند تعادل لازم را در نهاده‌ها برقرار سازد، نظام فروخواهد ریخت (قوام، ۱۳۹۲: ۴۲-۴۳). به علت آنکه نظام سیاسی در کنش متقابل با محیط خود به سر می‌برد، محور عمده بررسی در الگوی سیستمی، مطالعه اشکال گوناگون این تعاملات برای حفظ نظام است. ماهیت تعاملی نظام و محیط آن، تابعی از درجه سازواری و تطابق نظام با دگرگونی و اغتشاش در محیط برای حفظ تعادل است.

در خصوص تطابق چاقوب نظری تحلیل سیستمی با موضوع مورد بحث این پژوهش، می‌توان اینگونه بحث کرد که از آنجاییکه در تحلیل سیستمی، نظام سیاسی به عنوان یک سیستم مد نظر است، لذا در چارچوب این رویکرد، دولت یک سیستم منسجم و مرکب از چهار عنصر سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت تلقی می‌شود. این اجزاء چهارگانه مرتبط با یکدیگر هستند؛ و همچنین دارای لایه‌های درونی مختص به خود و عمیق‌تری می‌باشند. در واقع، دولت در این نگرش مجموعه‌ای از عناصر و گزاره‌های بهم پیوسته و نظام‌مند است. اختلال در هر یک از این عناصر می‌تواند منجر به فروپاشی یا نابودی دولت گردد. بدین ترتیب در اکثر موارد، اختلال در حاکمیت دولت از طریق نابودی و یا تضعیف حکومت آن و یا از طریق از دست دادن قلمرو سرزمینی آن و یا اختلال در عنصر جمعیتی آن، باعث نابودی دولت خواهد شد.

به عبارت دیگر، دولت به عنوان یک سیستم، علاوه بر ارتباط داخلی میان اجزای خود، دارای ارتباط با متغیرهای بیرونی در سطوح مختلف و متعددی نیز هست. در واقع، دولت

دارای تعاملات گسترده با عناصر بیرونی خود است؛ که در نتیجه این ارتباطات میان دولت با محیط و کنش‌ها و واکنش‌های میان آنها، تعادل یا عدم تعادل در سیستم دولت رخ می‌دهد. نکته دیگر، تغییر دائمی در سیستم دولت و عناصر درونی و ارتباطات بیرونی آن است. در واقع، دولت دارای وجهی ثابت و ایستا نیست؛ بلکه ماهیتی متغیر در درون اجزاء خود و ارتباطات درونی و بیرونی خویش دارد. هر دولتی به عنوان یک سیستم، دارای خرده سیستم‌ها و زیر مجموعه‌های معین و متعددی نیز هست.

اصل متعارف در تحلیل سیستمی آن است که چنانچه فشارهای وارد از محیط به اوج خود برسند، مرزها به هم می‌ریزند و کل نظام فرو می‌پاشد. فشار عبارت است از هر نوع نیرو یا فرایند ایجاد شده از خارج یا داخل نظام که پایداری آن را از یک یا چند جهت مورد تهدید قرار دهد. در این وضعیت، متغیرهای اصلی نظام برخلاف هدف‌های مورد نظر تغییر وضعیت خواهند داد. چنانچه داده‌ها قادر به پاسخ‌گویی نباشند و بازخور به داخل محیط صورت گیرد، این فشار از طریق نهاده‌های بعدی دوچندان خواهد شد (Herbert: 1962, p.578). از نظر ایستون، نظام می‌تواند با توجه به میزان ظرفیت خود، در مقابل تغییرات و دگرگونی‌های اساسی سازگاری نشان دهد و فشارهای وارد به خود را تحمل کند؛ ولی چنانچه کم و کیف فشارهای تقاضا از حد معینی تجاوز کند، زمینه‌های فروپاشی آن فراهم می‌شود (قوام، ۱۳۹۲: ۴۵).

در تحلیل سیستمی و در خصوص توانایی سیستم‌ها در برابر فشارهای محیط و درجه تاب‌آوری آنها؛ کارل دویچ چهار نوع نظام را از یکدیگر متمایز می‌سازد که عبارتند از: (۱) نظام‌های قابل اعتماد، که تاب تحمل فشارهای محیط را دارند؛ (۲) نظام‌های خودتوانبخش، که مرتباً بخت بقای خود را افزایش می‌دهند؛ (۳) نظام‌های غیرقابل اعتماد، که بر اثر فشارهای معمولی محیط نابود می‌شوند و سرانجام؛ (۴) نظام‌های خودنابودساز، که حتی در شرایط مساعد ممکن است نابود شوند (قوام، ۱۳۸۸: ۴۴).

بر پایه تقسیم‌بندی دویچ از نظام‌ها، می‌توان دولت‌ها را نیز به همین نحو تقسیم‌بندی کرد: ۱- دولت‌هایی که دارای درجه بالایی از اقتدار، مشروعیت و توان کافی در جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و... هستند؛ که توان مقابله با فشارها و پاسخ‌گویی به تقاضاهای

وارده از سمت محیط داخلی و بین‌المللی را دارند و در نتیجه از ثبات بسیار بالایی برخوردارند.

۲- دسته دوم، شامل سیستم‌های دولتی‌ای می‌شود که نسبت به دولت‌های دسته اول از توان بسیار بالایی برخوردار نیستند، و با چالش‌های بسیاری در محیط پیرامون خود روبه‌رو می‌باشند؛ اما وجه تمایز اصلی این دسته از دولت‌ها این نکته است که آنها به عنوان یک سیستم، در مواجهه با این چالش‌ها و پاسخ‌گویی به آنها دارای قدرت سازواری و تعامل بالایی بوده و در نتیجه بقای خویش را تضمین کرده و از فروپاشی خود جلوگیری می‌کنند.

۳- گروه سوم شامل دولت‌هایی است که در نتیجه ضعف داخلی و محیط پیرامونی نامناسب و متشنج و بر اثر فشارهای معمولی محیط از هم می‌پاشند و توان پاسخ‌گویی به نیازها و تقاضاهای داخلی و خارجی را ندارند؛ دولت‌های شکننده و دولت‌های ضعیف را می‌توان در این گروه جای داد.

۴- در این دسته دولتی‌هایی قرار دارند که دویچ از آنها به عنوان خودنابودساز یاد کرده است؛ به این معنی که این دولت‌ها به عنوان یک سیستم، حتی ممکن است با هیچ‌گونه فشار داخلی و خارجی روبرو نباشند؛ اما متاثر از عواملی از جمله بی‌ثباتی سیاسی ناشی از شکاف طبقه حاکمه، فساد گسترده در سطح حاکمیت، سیاستگذاری‌های غلط و سوء مدیریت و ... عوامل سقوط خود را فراهم می‌سازند. به طور خلاصه، در رویکرد تحلیل سیستمی بدین گونه می‌توان دولت‌ها را، از جمله دولت‌های شکننده و ضعیف را، نیز بر پایه میزان تاب‌آوری آنها در برابر فشارهای مختلف محیطی و داخلی درجه‌بندی کرده و مورد بررسی قرار داد.

اشکال مختلف فروپاشی دولت

در ادبیات سیاسی، از زوال و فروپاشی دولت با عبارات و اصطلاحات متفاوتی یاد شده است. گاهی این سرنگونی و فروپاشی تحت عنوان انقراض یا اضمحلال دولت^۱، مطرح شده و زمانی نیز از آن با اصطلاح فروپاشی یا سقوط دولت^۲ یاد گردیده است. در این زمینه، گاهی

1. Distinction of State
2. Collapse of State

هم از نابودی یا ناپدید شدن دولتها بحث می‌شود که عمدتاً در مکاتب کمونیسم و آنارشیسم (البته هر کدام با مبانی و استدلال‌هایی متفاوت) مطرح می‌گردد. همچنین، در نوشته‌های اخیر، از "مفهوم شبه دولت" نیز برای اشاره به وضعیت شکننده و ضعف شدید برخی دولتها یاد شده است (نیاکویی و پیرمحمدی، ۱۳۹۹: ۲۲۵).

در این ارتباط، در مورد عناصر تشکیل دهنده دولت، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. بعنوان مثال، لاوسون معتقد است که یک دولت دارای پنج عنصر اصلی است: قلمروی مشخص، جمعیت معین، حاکمیت، استقلال رسمی یا حق حاکمیت و حس هویت ملی (Lawson, 1997: 35). برخی دیگر از اندیشمندان استدلال می‌کنند که یک دولت نه تنها باید دارای یک سرزمین مستقل باشد، بلکه باید دارای مشروعیت داخلی و قانونی نیز باشد (Clapham, 1996: 0). در نگرش سیستمی، از آنجا که دولت به عنوان یک سیستم مستقل فرض می‌شود، می‌توان اینگونه استدلال کرد که فروپاشی و از بین رفتن هر کدام از عوامل تشکیل دهنده دولت، منجر به فروپاشی کل دولت و زوال آن می‌شود؛ برای مثال، جمعیت یک کشور می‌تواند بر اثر یک فاجعه طبیعی یا به دلیل شیوع امراض و بیماری‌ها از بین برود؛ که در این صورت، موجودیت دولت نیز از هم فرو می‌پاشد. هم‌چنین، از دست رفتن کل قلمرو یک کشور بر اثر وقوع تغییرات آب و هوایی مثل غرق شدن یک کشور جزیره‌ای در دریا، یا ناپدید شدن آن بر اثر وقوع یک آتشفشان ویرانگر یا رانش زمین، و یا تسخیر آن توسط دولت‌های دیگر، باعث فروپاشی و نابودی دولت و موجودیت آن می‌گردد.

برای سال‌ها دولت به عنوان تامین کننده و منبع صلح و رفاه تلقی شده‌اند. امروزه دولت‌های شکننده و فروپاشیده به عنوان معضل امنیتی و یک چالش اساسی برای صلح و امنیت و توسعه جهانی ارزیابی می‌شوند. از زمان پایان جنگ سرد، جامعه جهانی به طور فزاینده‌ای گرفتار پدیده‌ای شده است که معمولاً «ورشکستگی دولت» نامیده می‌شود؛ زیرا ورشکستگی دولت، باعث ایجاد طیف گسترده‌ای از مشکلات انسانی، حقوقی و امنیتی می‌شود (Cojanu & Popescu, 2007: 113). مطابق گزارش اخیر هیئت عالی رتبه

-
1. Destruction or Vanishing of State
 2. Bankrupt of State

دبیر کل سازمان ملل با عنوان "تهدیدها، چالش‌ها و تغییر"، دولت‌های شکننده در بین شش مسئله تهدید آمیز اول جهان قرار دارند که جامعه جهانی باید به آن پردازد.^۱

اندازه سطح قدرت دولت به وسیله توانایی دولت در چهار مورد زیر ارزیابی می‌شود: الف) استحصال منابع، ب) به انحصار در آوردن قدرت نظامی، ج) وسیع کردن پایگاه قدرت خود به وسیله جذب هم‌نخبگان و هم‌توده‌ها در نظام سیاسی و د) تحقق سیاست‌ها و اجرای قوانین به صورتی کارآمد. لذا اصطلاحاتی نظیر دولت‌های قوی و ضعیف، با در نظر گرفتن این چهار بعد و مقایسه آنها با یکدیگر در مقیاسی پیوسته، مطرح می‌شوند. بعد اقتصادی قدرت دولت نیز به توانایی آن در بهره‌برداری صحیح از منابع، برای پوشش دادن به هزینه‌های خود بستگی دارد (کالی، ۱۳۸۳: ۳۴).

برای توصیف دولت‌های شکننده^۲ از مفاهیم متعددی استفاده می‌شود. در حوزه دانشگاهی و مطالعات امنیتی، اصطلاح دولت‌های ضعیف^۳، دولت‌های شکست خورده^۴ و دولت‌های فروپاشیده^۵ به یک معنا به کار برده می‌شوند. در برخی مواقع، این اصطلاحات نشان دهنده درجه متفاوتی از ضعیف بودن دولت است. اصطلاح دولت شکننده به مجموع این وضعیت‌ها اطلاق می‌شود و عملاً نشان‌دهنده نبود اراده دولت یا ناتوانی آن در اعمال اقتدار، انجام دادن کارکردهای اساسی خویش و ارائه خدمات به شهروندان و سست شدن مشروعیت آن در میان مردم خود و دولت‌های دیگر در عرصه بین‌المللی است. دولت‌های شکننده برای اثبات خلاف آن چیزی که به آن معروفند و نشان دادن قدرتمندی خود، به همه حوزه‌ها چنگ می‌اندازند و کارآیی در سطح بسیار نازلی را نشان می‌دهند. آنها توان اجرایی بسیار ضعیفی دارند، درآمدشان بسیار پایین است، به شدت زیر فشار هستند و مشکلات زیادی دارند. شاخص‌های دولت‌های شکننده را می‌توان در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مطالعه کرد؛ که در چارچوب سه مفهوم اساسی اقتدار، مشروعیت و

1. High-level Panel on Threats, Challenges and Change, A More Secure World: Our Shared Responsibility (United Nations, 2004).

2. Fragile States

3. Weak States

4. Failed States

5. Collapsed States

کارآمدی قرار می‌گیرند. به طور خلاصه، دولت‌های شکننده برای تامین امنیت شهروندان و مرزهای ملی اقتدار کارکردی ندارند. آنها توانمندی‌های سازمانی لازم را برای تامین نیازهای مادی و معنوی شهروندان کسب نکرده‌اند و به دلیل این ناتوانی‌ها و برخی عوامل دیگر، مشروعیت لازم را برای نمایندگی مردم شان ندارند (یزدان فام، ۱۳۸۸: ۳۷-۵۱). در واقع، فروپاشی دولت برابر است با هرج و مرج داخلی و فقدان اقتدار کنترل‌کننده (حکومت)، که در نهایت به تضعیف شدید حاکمیت می‌انجامد.

مفهوم دولت شکننده به دولت‌های ضعیفی اشاره دارد که در مقابل تهدیدهای داخلی و خارجی آسیب‌پذیرند و حکومت‌های آنها از مدیریت امور داخلی و سیاست خارجی ناتوانند. مبحث دولت‌های شکننده به شکلی دقیق، بعد از جنگ سرد مطرح شد و به آن دسته از تهدیدهای جدید امنیتی اشاره داشت که بیشتر در نتیجه منازعه‌ها، فروپاشی‌های اقتصادی و سیاست‌های شکست خورده دولت‌ها در لایه‌های اجتماعی، در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به وجود آمده بودند. شکننده شدن دولت به معنای این است که نهادهای رسمی دولت جایگاه و موقعیت خود را به عنوان مرکز تخصیص منابع و ثروت و اعمال قدرت مشروع از دست بدهند. دولت‌های ضعیف دولت‌هایی هستند که قادر به تامین امنیت برای مردم نیستند، کنترلی بر منابع ندارند یا مهمتر از همه، مردم حکومت آنها را برای جامعه مفید و مناسب نمی‌دانند و از خواسته آنها در برابر رقبا حمایت نمی‌کنند (کولایی، ۱۳۹۶: ۱۵۹).

دولت شکننده اصولاً به معنای متضاد «نظام‌یافتگی دولت» به کار رفته است (Bilgam & Morton, 2002: p.56). به عبارت دیگر، بین نظام‌یافتگی دولت و شکنندگی دولت رابطه معکوس وجود دارد. بنابراین، به هراندازه‌ای که درجه نظام‌یافتگی یک دولت پایین باشد، درجه شکنندگی آن دولت به همان میزان بالا است و برعکس. در اینجا باید گفت که شکنندگی و نظام‌یافتگی دولت‌ها توسط سه نمودار (اقتدار، ظرفیت و مشروعیت) محاسبه می‌شود (Garment and els, 2010: pp. 84-89). به این ترتیب،

میزان ناچیز اقتدار، ظرفیت و مشروعیت در یک دولت به معنای درجه بالای شکنندگی، و به همان میزان بیانگر درجه پایین نظام یافتگی آن دولت است. اقتدار به طور کلی به معنای قدرت دارای مشروعیت و میزان توانایی قوه قهریه دولت جهت تامین امنیت و عدالت در قلمرو سرزمینی آن دولت است. همین گونه، ظرفیت به معنای قابلیت دولت برای مدیریت و توزیع منابع به کار رفته و مشروعیت به معنای سرشت حمایت شهروندان از دولت و رسمیت یافتگی آن دولت در جامعه بین‌المللی است (ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۵).

بدین ترتیب، منظور از دولت‌های شکننده مجموعه دولت‌های ضعیف، شکست خورده و فروپاشیده است که از ویژگی‌هایی همچون ناتوانی در اعمال اقتدار، ناتوانی در انجام کارکردهای اساسی خود و ارائه خدمات به شهروندان و سست بودن مشروعیت آن در میان مردم خود و همچنین در عرصه روابط بین‌المللی برخوردارند. از مختصات این نوع دولت‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: دموکراتیک نیستند، نظامیان نقش قدرتمندی در حکومت دارند، مخالفان سرکوب می‌شوند، رسانه‌ها کنترل می‌شوند، گروه‌های مهمی از مردم از قدرت بیرون گذاشته می‌شوند، آزادی‌های سیاسی و مدنی با دستگیری‌های مستبدانه و نابودی آزادی بیان از بین می‌روند (Carment and Yiagadesen, 2009).

برخی از اندیشمندان با تعیین چندین شاخص برای دولت‌های شکننده در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، به تعیین مصادیق و درجه بندی این دولت‌ها در میان همه کشورهای جهان اقدام نموده‌اند. این ویژگی‌ها کم و بیش در میان همه کشورهای جهان یافت می‌شوند. آنچه دولت‌های شکننده را از دیگر دولت‌ها جدا می‌سازد، میزان و کیفیت این ویژگی‌هاست. شاخص‌های چندگانه مزبور به شرح زیر است:

۱- شاخص‌های اجتماعی: شامل افزایش فشارهای جمعیتی، جریان وسیع آوارگان یا جابه‌جایی افراد در داخل کشور همراه با پیدایش وضعیت اضطراری بشردوستانه، وجود گروه‌های انتقام جو یا گروه‌های ایجاد کننده ترس و وحشت، فرار افراد به صورت مداوم و پایدار.

۲- شاخص‌های اقتصادی: شامل توسعه اقتصادی ناموزون گروه‌ها، سقوط اقتصادی سریع و شدید

۳- شاخص‌های سیاسی: شامل وجود تلقی مجرمانه از دولت و مشروعیت زدایی از آن، افول سریع ارائه خدمات عمومی، تعلیق یا کاربرد دلخواهانه قانون و گسترش خشونت علیه حقوق بشر، سرکشی نیروهای امنیتی و اقدام آنها به شکل دولت در دولت، ظهور نخبگان برای تفرقه سازی، مداخله دولت‌های دیگر و بازیگران سیاسی خارجی (یزدان فام، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۳).

دولت‌های شکننده از چند جهت ناکارآمد هستند: اولین مشکل مهم این دست دولت‌ها، اقتصاد است. در حقیقت، اقتصاد ملی منسجمی که قادر به حفظ سطح اولیه رفاه برای مردم باشد، وجود ندارد. دومین مشکل دولت‌های شکننده، مشکل سیاسی است و به نهادهای دولت و مشروعیت آنها نزد مردم باز می‌گردد. دولت‌های کارآمد فعالیت‌های متعددی انجام می‌دهند که شهروندان آنها را کمابیش بدیهی می‌انگارند از جمله: تضمین امنیت شهروندان در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی، برقراری نظم و عدالت به معنای حاکمیت موثر قانون و حفظ آزادی‌های شخصی از جمله حقوق ابتدایی مدنی و سیاسی. این در حالی است که دولت‌های شکننده و درمانده، اینگونه کارکردها را تنها تا اندازه‌ای محدود انجام می‌دهند و یا به طور کل قادر به انجام آن‌ها نیستند (نوریان، ۱۳۹۴: ۱۲۴).

از نظر بسیاری از تحلیل‌گران، حد و سرنوشت نهایی یک دولت شکننده، فروپاشی آن است. فروپاشی دولت به معنای فروپاشی خدمات اجتماعی اساسی، ورشکستگی اقتصادی و عدم توانایی دولت در کنترل بر قلمرو خود است (Filatova, 2000: 15). در تعریفی دیگر، دولت فروپاشیده دولتی انحصاری و استبدادی است که دارای ساختارهای اجرایی ضعیف، مخالفان داخلی قوی و اقتصادی ورشکسته است (Clapham, 1996: 56-62). گلدستون نیز فروپاشی دولت را به عنوان بحران در اقتدار دولت، اعتراض نخبگان، شورش مردمی، خشونت گسترش یافته و جنگ شهری تعریف می‌کند (Goldeston, 1991: 10-12). در واقع، فروپاشی دولت عبارت است از ناتوانی دولت در اعمال کنترل سیاسی لازم (Kreijen, 2004: 92)؛ بنابراین از هم‌پاشیدگی نظم و قانون و حاکمیت در یک سرزمین را فروپاشی دولت می‌نامند.

معضل فروپاشی دولت‌ها در واقع به معنای فروپاشی هسته مرکزی آنها، یعنی حکومت است. در این دولت‌ها، حکومت به معنای نظام اداری، نیروهای قهریه، سیستم قضایی و سایر ارگان‌های مسئول نظم و امنیت یا وجود ندارند و یا قادر به انجام وظایف خود نیستند (Thurer, 1999: 735). فروپاشی دولت وضعیتی است که در آن، نهادهای رسمی حکومتی از اجرا و اعمال سه کارویژه اصلی خود ناتوان شوند: (۱) ایجاد و اجرای قوانین الزام‌آور، (۲) کنترل خشونت و (۳) اخذ مداوم مالیات برای مدت حداقل ۶ ماه (Lambach and els, 2015: 2). به عبارت دیگر، فروپاشی دولت هنگامی رخ می‌دهد که یک دولت حاکم قادر به تأمین نظم عمومی در حداقل نیمی از قلمرو یا پایتخت خود دستکم به مدت ۳۰ روز متوالی نباشد. دولت حاکم زمانی قادر به تأمین نظم عمومی در یک منطقه خاص نیست که: الف) یک رقیب سازمان یافته، معمولاً یک گروه شورشی یا دولت منطقه‌ای، آن منطقه را به طور مؤثر کنترل می‌کند. ب) بی‌قانونی در آن منطقه رواج دارد. یا ج) هر دو (Ulfelder, 2012: 3).

در واقع، دولت فروپاشیده دولتی است که قادر به مدیریت درگیری و درنهایت اجرای امنیت نیست و از ارائه خدمات اساسی اجتماعی و زیرساخت‌های اساسی به بخش قابل توجهی از قلمرو خود برای مدت زمان طولانی ناتوان است. برای مثال، لبنان از سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰، سومالی از ۱۹۹۱ تا به امروز و یوگسلاوی سابق در اوایل دهه نود در کرواسی - بوسنی و دوباره در اواخر دهه نود در کوزوو (Clément, 2005: 4). در تعریفی دیگر، دولت فروپاشیده شکل افراطی یک دولت ورشکسته تلقی می‌شود که در آن، خلأ و نبود اقتدار کاملاً مشهود است (Rotberg, 2003: 5).

دولت‌شکننده یا فروپاشیده به عنوان یک سیستم مستعد بحران در یکی یا بیشتر زیرسیستم‌های خود است، و در برابر شوک‌های داخلی و خارجی بسیار آسیب‌پذیر است. در واقع، دولت به عنوان یک سیستم کلی دارای وظایف و عملکردهای مختلفی است که از طریق مجموعه‌ای از پنج «زیر سیستم» مختلف آنها را اجرا و اعمال می‌کند؛ این پنج «زیر سیستم» عبارتند از: زیرسیستم امنیتی، زیرسیستم اداری و اجرایی، زیرسیستم حقوقی، زیر

سیستم سیاسی و زیرسیستم مدیریت اقتصادی. کیفیت این زیر سیستم‌ها تأثیر عمده‌ای بر نتایج کلیدی در حوزه اهداف یک دولت (امنیت، رشد و رفاه) دارد. برای مثال، در دولت‌های فروپاشیده، نابودی جزئی یا کامل سیستم نهادی و اداری وجود دارد و هیچ دستورالعمل قانونی و سیستم دموکراتیک رسیدگی و نظارتی وجود ندارد. الگوی حکومتی نخبگان فاسد، طبق منافع گروهی و خصوصی خود آنهاست. بدون انحصار خشونت، بازیگران مسلح متلاشی، متفرق و شخصی‌سازی می‌شوند و در نتیجه افسران عالی رتبه ارتش، گروه‌های شبه نظامی، چریک‌ها، مزدورها و مشاوران نظامی خارجی جایگزین نیروهای مسلح یک کشور می‌شوند.^۱ در دولت فروپاشیده، حکومت قادر به برقراری امنیت و کنترل موثر در قلمرو و مرزهای خود نیست. نقطه مقابل دولت فروپاشیده، دولت پایدار است که در آن، حکومت و ترتیبات نهادی و قانونی موجود، قادر به مدیریت و کنترل شوک‌ها و بحران‌های داخلی و خارجی که تعادل سیستم و نظم موجود را به خطر می‌اندازند، می‌باشد.

جدول شماره ۱: خصوصیات و ویژگی‌های دولت‌های ضعیف (ورشکسته، شکننده، فروپاشیده) و پایدار، به صورت مقایسه‌ای

خصوصیات	دولت‌های قوی	دولت‌های ضعیف
انحصار مشروع کاربرد زور	موجود	کم و بیش ناموجود
حاکمیت دولت	بالا	ضعیف
کیفیت دموکراسی	بالا	پایین
مشروعیت دولت/میزان وفاداری شهروندان به آن	بالا	پایین
امنیت	بالا	پایین
کنترل دولت بر قلمروی سرزمینی	موجود	کم و بیش ناموجود
کنترل دولت بر مرزها	موجود	کم و بیش ناموجود

1 . FAILED AND COLLAPSED STATES IN THE INTERNATIONAL SYSTEM, A report prepared by: The African Studies Centre, Leiden, The Transnational Institute, Amsterdam, The Peace Studies Group (CES, University of Coimbra), available in: http://www.ces.uc.pt/nucleos/nep/documentos/failed_collapsedStates-Report.pdf

پایین	بالا	کارآیی نهادها، ساختارها و بوروکراسی
در دست افراد، گروه‌ها و سازمان‌های غیرقانونی و غیر دولتی	متمرکز(در دست دولت و نهادهای قانونی)	کنترل بر ابزارهای اعمال خشونت فیزیکی
بالا یا خارج از کنترل	پایین	فساد و جرم
غیرقابل اطمینان و ناکارآمد	قابل اطمینان	نظم قانونی
کم و بیش نابه سامان و بحرانی	کارآمد و به سامان	اقتصاد
شدید و خارج از کنترل(مهاجرت‌های وسیع و سیل پناهندگان)	آرام و تحت کنترل	تغییرات جمعیتی

منبع: (Cojanu and Popescu, 2007: 118)

عوامل و دلایل فروپاشی و اضمحلال دولت

دولت‌ها نیز به مثابه ی یک سیستم دارای ورودی و خروجی خاص خود هستند. هر دولت دارای نهادها و داده‌هایی است که چگونگی کارکرد و پایداری آن را در برابر تغییرات محیطی تعیین می‌کنند. در یک تقسیم‌بندی کلی، دلایل فروپاشی و اضمحلال دولت‌ها را می‌توان در قالب دو مقوله اصلی دسته‌بندی کرد؛ عوامل و دلایل خارجی؛ و عوامل داخلی. عوامل خارجی به روابط دولت و سایر کشورها در جامعه بین‌المللی می‌پردازد؛ و مقوله دوم نیز به رابطه دولت و جامعه داخلی آن اشاره دارد. ذکر این نکته نیز ضروری است که این دو دسته از عوامل دارای تاثیرگذاری متقابل بر همدیگر بوده و تغییر در شدت و ضعف یکی از آنها باعث تغییر در شدت و ضعف دیگری خواهد شد؛ بدین معنا که فروپاشیدگی دولت، از وضعیت داخلی به روابط خارجی دولت مضمحل شده، تسری می‌یابد و هم چنین، وضعیت تضعیف اقتدار خارجی دولت، بر ثبات داخلی آن نیز به شدت دارای تاثیرگذاری منفی است.

الف) عوامل خارجی

عوامل خارجی به عواملی اطلاق می‌شود که قابلیت کنترل کردن آنها برای دولت مقدور نیست و در حیطه اقتدار دولت قرار ندارند؛ بلکه این دسته از عوامل، از خارج از مرزهای

تعیین شده دولت‌نشئت می‌گیرند که معمولاً شامل عواملی مثل تهاجم خارجی از سوی سایر کشورهای جامعه بین‌المللی و یا شکست در جنگ با آنها، می‌شوند.

اول) اضمحلال بر اثر جنگ و تهاجم خارجی

با این که جنگ در افکار عمومی جهانی امری مذموم شمرده می‌شود، اما انسان‌ها در طول تاریخ بشری جنگ‌ها و درگیری‌های نظامی بسیار زیادی را تجربه کرده‌اند. جوامع انسانی در مقاطع زمانی مختلف، با پدیده جنگ و حملات نظامی دست و پنجه نرم کرده و تلفات مالی و جانی بسیار زیادی را متحمل شده‌اند. جنگ نوعی خشونت سیاسی است که افراد، گروه‌ها و دولت‌ها برای رسیدگی به اهداف خود از آن استفاده می‌کنند. مرگ و میر و کشتار وسیع افراد و نظامیان، نابودی سرمایه‌ها، زیرساخت‌های فیزیکی و منابع، جابه‌جایی و فرار پناه‌جویان، فقر، هزینه‌های سنگین مالی، قحطی و بیماری از جمله آثار زیان‌بار تمام جنگ‌ها و تهاجمات تاریخ بوده‌اند. اما آثار یک جنگ و تهاجم خارجی می‌تواند بسیار وسیعتر بوده و تا حد فروپاشی و از بین رفتن یک دولت نیز شدت یابد. در طول تاریخ شاهد از بین رفتن و فروپاشی دولت‌ها به دلیل تهاجم نظامی سایر دولت‌ها بوده‌ایم؛ برای مثال، حمله هند در سال ۱۹۴۸ به حیدرآباد که منجر به انقراض حیدرآباد و پیوستن مردم و قلمرو آن به هند شد. مورد دوم، ادغام جمهوری ویتنام در ۱۹۷۶ با جمهوری دموکراتیک ویتنام پس از سقوط سایگون در سال ۱۹۷۵ است. مورد سوم در این خصوص، حمله عراق به کویت و تلاش برای انقراض و فروپاشی آن در سال ۱۹۹۰ است که با موفقیت همراه نبود و واکنش جامعه بین‌المللی را در پی داشت. در دوران معاصر، وجود و گسترش سلاح‌های هسته‌ای، بر دامنه تخریب جنگ و وحشت از نابودسازی آن افزوده است. حجم تخریب سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند نه تنها موجودیت یک یا چند دولت، بلکه موجودیت کل سیاره زمین را با خطر جدی مواجه سازد.

نکته دیگر این است که دولت‌های ضعیف و شکننده یا ورشکسته دارای قابلیت نفوذپذیری زیادی برای مداخله خارجی در امور خود هستند و در واقع، طیف گسترده بحران‌های داخلی، آنها را مستعد دخالت خارجی و تهاجم نظامی بیرونی می‌کند که نتیجه

آن، می‌تواند نابودی دولت در اثر تهاجم خارجی و تسخیر سرزمینی آن باشد. برای مثال، یک کشور فروپاشیده فرصت‌هایی را برای یک کشور خارجی، به ویژه قدرت‌های منطقه‌ای یا یک قدرت جهانی امپریالیستی، برای اشغال و تصرف قلمرو سرزمینی خود فراهم می‌آورد. در واقع، انباشت بحران‌ها و ناکارآمدی و تنش‌ها در ساختار دولت‌های شکننده، زمینه مداخلات خارجی و گسترش فعالیت‌های تهاجمی همسایگان یا قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای علیه قلمرو جغرافیایی و سرزمینی این دولت‌ها را فراهم می‌کنند.

دوم) اضمحلال بر اثر تغییرات آب و هوایی

در دهه‌های گذشته، تغییرات آب و هوایی و تأثیرات آن بر جوامع بشری، کمتر به عنوان یکی از عوامل تولید یا تشدید بحران‌های سیاسی مطرح بوده‌اند. با این حال، امروزه تغییرات آب و هوایی می‌تواند به اندازه جنگ‌ها و حتی بیشتر از آنها، امنیت جوامع انسانی و دولت‌ها را به مخاطره بیاندازند. به عبارتی دیگر، تغییرات آب و هوایی در نتیجه گرم شدن زمین و پیامدهایی که ناشی از فعالیت‌های ویرانگر بشر است، نه تنها عوامل زیست محیطی بلکه اساساً موجودیت جوامع بشری را با خطر مواجه ساخته‌اند. آثار تغییرات آب و هوایی به مقوله‌های زیست محیطی محدود نمانده و ارتباط این تغییرات با صلح و امنیت بین‌المللی و در نتیجه امنیت انسانی نیز بطور جدی مطرح شده است. تغییرات آب و هوایی، علاوه بر گسترش فقر و کمبود منابع غذایی، عاملی برای بروز جنگ‌ها و درگیری‌های بیشتر می‌شوند و بر اثر آنها، شمار مهاجران و پناهنجویان در جهان افزایش خواهد یافت.

گرم شدن کره زمین، بروز و تداوم خشکسالی‌ها، وقوع طوفان‌ها و سیلاب‌های ویرانگر، افزایش امواج گرمایی و توفان‌های گردوغباری، بالا آمدن سطح آب دریاها و افزایش وقوع پدیده‌های جدی در جو، از جمله چالش‌های اساسی هستند که عمدتاً به دلیل بروز تغییرات آب و هوایی ایجاد گردیده‌اند. تغییرات آب و هوایی یاد شده، تبعات منفی بی‌شماری را به همراه داشته و خسارت‌های هنگفت و جبران‌ناپذیری را برای جوامع انسانی، حیات جانوری و منابع زیستی وارد می‌نمایند. تغییرات آب و هوایی با تأثیرگذاری بر الگوی پراکنش امراض و بیماری‌ها، بروز قحطی، کاهش منابع آب، و تشدید درگیری‌ها و نزاع‌ها بر سر منابع آب

و غذا، امنیت جوامع انسانی را در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی مورد تهدید جدی قرار داده‌اند (زرقانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۸). از متداول‌ترین پیامدهای منفی ناشی از تغییر اقلیم در کشورهای آفریقایی و جنوب شرق آسیا می‌توان به خشک‌سالی و سیلاب‌های ویران‌کننده اشاره نمود. کشورهای متعددی همچون السالوادور، بنگلادش، کنیا، مالی، بولیوی و فیلیپین جزء آسیب‌پذیرترین جوامع و تاثیرپذیرترین کشورها از تغییرات اقلیمی گزارش شده‌اند. بنگلادش نسبت به دیگر کشورهای یاد شده، در شرایط بحرانی تری قرار دارد. نزدیکی این کشور به سطح دریا، از دیگر شرایط طبیعی است که آسیب‌پذیری آن را نسبت به این پدیده دو چندان نموده است (اسلامیان و اخروی، ۱۳۹۴: ۲۱).

تحقیقات جداگانه اما به هم پیوسته‌ای در مطالعات محیط زیست و صلح انجام پذیرفته که تغییر آب‌وهوا را به عنوان یک خطر چند وجهی که به تضادهای مسلحانه ختم می‌گردد، معرفی می‌کنند. با ترکیب چارچوب‌های نظری کلی و مطالعات موردی محلی، ملی و منطقه‌ای، گفتمان جدیدی مطرح می‌شود که تغییر آب و هوا را علت تضاد معرفی می‌کند. حامیان این گفتمان جدید، بیشتر روی عوامل اساسی مانند افزایش امواج گرما و خشک‌سالی، وزیر آب رفتن شهرها و کشورها تاکید دارند. این حوادث نامنظم و التهاب‌آور آب و هوایی، تاثیرات منفی و کاهنده بر منافع طبیعی بر جای می‌گذارند. مهاجرت‌های بزرگ مقیاس و آسیب‌زای انسانی در جست و جوی آب و زمین، یا زندگی با شرایط بهتر موجب وقوع برخوردهای مکرر و تعارض‌آمیز بین ساکنان بومی و مهاجران می‌شوند (صالحی و پازوکی نژاد، ۱۳۹۵: ۱۳۰).

در این میان، برخی از جوامع و دولتها به دلایلی هم چون افزایش آب سطح دریا، طغیان رودخانه‌ها و دریاها، خشک‌سالی، بیابان‌زایی و طوفان‌ها ممکن است در معرض نابودی و فروپاشی قرار گیرند. چشم انداز تغییرات آب و هوایی می‌تواند آنچنان بر پایداری یا فروپاشی دولت‌ها تاثیرگذار باشد که مسائل زیست محیطی را از حواشی مسائل سیاسی به مرکز و کانون آنها انتقال دهد.

هراس آفرینی تغییرات آب و هوایی موجب شده تا برخی این طور نتیجه‌گیری کنند که دولت‌ها، به خصوص در جهان توسعه یافته، بایستی آمادگی نظامی بهتری برای مقابله با تهدیدات ناشی از مهاجرت‌های توده‌ای، دولت‌های شکست خورده و تضاد منافع داشته باشند. بسیاری از مهم‌ترین ادعاها درباره تغییر آب و هوا، تخریب محیط زیست و تضاد، با این موضوع رابطه دارند که چگونه فشارهای زیست محیطی و شکست‌های سیاسی یکدیگر را تشدید می‌کنند (صالحی و پازوکی نژاد، ۱۳۹۵: ۱۴۴). در هر حال، در مسئله فروپاشی دولت‌ها باید به تاثیر عوامل محیطی و تغییرات آب و هوایی نیز توجه نمود؛ بعنوان مثال، به زیر آب رفتن قلمرو سرزمینی برخی کشورها مانند بنگلادش در آینده، یا نابودی قلمرو برخی دولت‌های کوچک در اثر بروز رانش زمین یا عوامل آتش‌فشانی، دور از تصور نخواهد بود.

سوم) اضمحلال بر اثر تحریم‌ها و فشارهای خارجی

فشارهای خارجی نظیر تضيیقات اقتصادی بین‌المللی و تحریم‌ها نیز می‌توانند به بروز پدیده شکنندگی دولت‌ها کمک کنند. تحریم‌های بین‌المللی می‌توانند یک دولت را از رسیدن به اهداف توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی خود بازداشته و یا در مسیر توسعه آن مانع ایجاد کنند. این موضوع می‌تواند زمینه‌های نارضایتی و گسترش بحران‌های عمومی را فراهم کند و در نتیجه، موجودیت یک دولت در معرض خطر قرار گیرد.

هدف از کاربرد تحریم، واداشتن دولت مورد نظر به انجام دادن رفتار مورد نظر یا عدم انجام آن است. تحریم اقتصادی ابزاری جهت تغییر در روابط اقتصادی جهت رسیدن به اهداف سیاسی از جانب کشورها و قدرت‌های بزرگ است. قدرت‌های بزرگ اغلب برای حفظ وضع موجود و کنترل کردن رفتارهای دولت‌های مخالف وضع موجود، و نیز برای ایجاد بی‌ثباتی در دولت‌های مورد نظر، از تحریم‌های یک‌جانبه یا چندجانبه علیه آنها استفاده می‌کنند (kaemfer & Lowenberg, 1992: 2). بنابراین، اعمال تحریم‌های شدید اقتصادی از سوی ساختار نظام بین‌الملل و قدرت‌های برتر آن یعنی آمریکا، علیه دولت‌های شکننده و تداوم این فشارها، اقتصاد آنها را به شدت فلج کرده، رشد اقتصادی و صنعتی این دولت‌ها را به شدت کاهش داده، سرمایه‌گذاری‌های خارجی را متوقف، و تورم، بیکاری و

گرانی را در اقتصاد آنها به شدت بالا می‌برد. تحریم‌ها رفته رفته صنایع مختلف این دولتها را بسیار تضعیف کرده و قدرت رقابت را از آنها می‌گیرد؛ میزان ذخایر ارزی آنها را کاهش داده و منجر به تورم و گرانی شده و ارزش پول ملی آنها را به شدت تضعیف و کم‌ارزش می‌سازد. از سویی دیگر، در تلاش برای دور زدن تحریم‌ها، در ساختار سیاسی و اقتصادی این کشورها فساد و اختلاس بسیار گسترده و دامن‌گیر ارکان متعدد حاکمیتی شده، بخش دولتی را بسیار فربه‌تر از گذشته و بخش خصوصی را به حاشیه می‌راند. در واقع، تحریم‌ها با اثرگذاری زیاد بر معیشت مردم این کشورها، فروپاشی اقتصاد آنها را نشانه می‌گیرد. ساختار نظام بین‌الملل با استفاده از این ابزار و سایر ابزارها، از جمله انزوای اقتصادی جهانی دولتهای شکننده، سیاست‌های خود را بر آنها دیکته کرده و در صورت تداوم تضاد و مخالفت این کشورها با ساختار قدرت جهانی و بازیگران اصلی آن، احتمال تشدید شکنندگی و فروپاشی این دولتها بسیار بالا می‌رود.

چهارم) اضمحلال بر اثر جانشینی

موضوع جانشینی دولتها از دیر باز در عرصه بین‌المللی وجود داشته و توجهات بسیار زیادی را به ویژه در حقوق بین‌الملل به خود جلب کرده است. موجودیت دولتها علیرغم ثبات نسبی نهاد دولت، به دلیل عوامل مختلفی می‌تواند در معرض تهدید، و یا تغییر و تحول قرار گیرد. برخی از دولتها ممکن است در این روند، سرزمین خود را ازدست بدهند و برخی دیگر نیز سرزمین یا قلمرویی را به دست آورده و ضمیمه خاک خود کنند. لذا شاهد تغییر و تحولات متعددی در شکل‌گیری یا فروپاشی دولتها در طول زمان در عرصه بین‌المللی هستیم که می‌توانند منبث از عوامل متعددی هم‌چون جنگ و تهاجم نظامی، اتحاد دو کشور و یا استقلال آنها از هم باشند. در واقع، جانشینی دولت عبارت است از جایگزینی یک دولت با دولتی دیگر در عرصه بین‌المللی. اندیشمندان و حقوق‌دانان، جانشینی دولتها را به چندین

دسته تقسیم‌بندی کرده‌اند که شامل: استقلال، الحاق، تجزیه و اتحاد می‌شود. در اثر این اشکال جانشینی، دولت‌های زیادی در عرصه بین‌المللی تاسیس و یا دچار فروپاشی شده‌اند. بنابراین، متعاقب جانشینی دولت‌ها، ممکن است دولتی دچار فروپاشی شود و یا دولتی جدید وارد عرصه بین‌المللی گردد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فدراسیون یوگسلاوی سابق، وحدت آلمان شرقی و آلمان غربی، وحدت یمن شمالی و یمن جنوبی، و تجزیه چکسلواکی سابق، نمونه‌هایی از فروپاشی دولت‌ها و جانشینی دولت‌های جدید پس از آنها هستند.

ب) عوامل داخلی

عوامل داخلی که اکثراً به علت ناکارآمدی و فقدان مشروعیت حکومت‌ها، سیاست‌ها و یا عملکردهای اشتباه حاکمان رخ می‌دهند، به عواملی اطلاق می‌گردند که دولت‌ها را از درون تضعیف و زمینه‌های سقوط حکومت‌های آنها و تضعیف حاکمیت‌شان را فراهم می‌سازند. این عوامل شامل سه دسته از بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.

اول) اضمحلال دولت بر اثر بحران‌های سیاسی و مخدوش شدن حاکمیت

نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و دیکتاتوری شدید در جامعه و عدم پاسخ‌گویی به خواسته‌های سیاسی مخالفان، زمینه را برای نارضایتی عمومی و تشدید بحران مشروعیت در برخی دولت‌ها فراهم می‌کند. نبود سازوکارهای نهادی و سیاسی پاسخ‌گو و دموکراتیک، به بروز درگیری‌ها و تنش‌های قومی، مذهبی و جناحی دامن زده و این امر نیز به نوبه خود و به تدریج زمینه‌ساز تجزیه‌طلبی و شکنندگی دولت و فروپاشی آن می‌شود. در واقع، هرچقدر پایگاه اجتماعی یک دولت ضعیف‌تر و کوچک‌تر باشد، قدرت سیاسی و مشروعیت آن کمتر شده و این امر نیز زمینه‌ساز فروپاشی آن را در بلندمدت فراهم می‌سازد. این دولت‌ها به این دلیل که قادر به جذب سایر نخبگان و گروه‌های سیاسی و حزبی در درون ساخت قدرت نبوده و

-
1. Independence
 2. Adhesion
 3. Disintegration
 4. Union

تخبگان غیر نظامی و طبقه متوسط و پایین جامعه را نیز از دایره قدرت کنار می‌گذارند، معمولاً درجه شکنندگی خود را تشدید می‌کنند. در واقع، دولت‌هایی با درجه بالای اختلافات و درگیری‌های جناحی و گروهی نیز، بیشتر مستعد بروز آشوب و بحران‌های سیاسی و در نتیجه، فروپاشی هستند.

مؤسسات، نهادها و مکانیسم‌های اعمال خشونت سازمان‌یافته و مدرن، تابع و تحت نظارت اقتدار سیاسی و در خدمت منافع و حفظ بقا و موجودیت آن است و تا زمانی که در کنترل نظم سیاسی مستقر باشند، باعث تقویت و قدرت این نهاد می‌شوند؛ اما مادامی که از انحصار و کنترل دولت مستقر خارج شوند، زمینه را برای تضعیف و فروپاشی آن فراهم می‌آورند. در بطن قاعده چارلز تیلی که معتقد بود «دولت‌ها جنگ را می‌سازند و جنگ دولت‌ها را» (Tilly, 1985: 170)، فرآیندی است که در آن، ابزارها و نهادهای خشونت مدرن تابع اقتدار سیاسی است. اما ناتوانی دولت در کنترل نیروهای قهریه خود از جمله، پلیس، ارتش، سیستم قضایی و دادگستری و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی، یکی از اصلی‌ترین دلایل فروپاشی دولت‌ها است. در این حالت، دولت به منظور مجازات مخالفان و تهدید و استفاده از زور، هیچ‌گونه اراده و توانایی ندارد که این امر زمینه‌ساز خروج دولت از انحصار کاربرد مشروع زور شده و زمینه را برای جنگ‌های داخلی و بروز آشوب و ناامنی در سراسر قلمرو سرزمینی آن فراهم می‌سازد. در واقع، دولت شکننده و ناتوان قادر به اعمال نیروی قهریه و اقتدار در قلمرو سرزمینی خود نیست و انحصار اعمال قدرت قهریه در آن شکسته شده و این امر سبب بروز ناامنی و وقوع جنگ‌های داخلی در آن می‌گردد. بی‌ثباتی سیاسی و ناتوانی حاکمیتی دولت در کنترل مرزها، زمینه را برای قدرتمند شدن گروه‌های تروریستی، گسترش قاچاق اسلحه و سطوح بالای ناامنی و خشونت در جامعه فراهم می‌سازد که پیامد این خشونت‌ها و تنش‌ها نیز نابودی زیرساخت‌های اقتصادی، نهادی و سیاسی جامعه و در نتیجه فروپاشی نهاد دولت خواهد بود.

در دولت‌های شکننده، از یک سو نهادهای دولت، ضعیف و فاقد توانایی، صلاحیت و منابع هستند و از سوی دیگر، غالباً قدرت در دست نخبگانی متمرکز است که از موقعیت در دسترس به سود خود بهره‌برداری می‌کنند. به دلایلی آشکار، دولت‌های شکننده فاقد

مشروعیت هستند و مشروعیت عمومی اندک است؛ زیرا بخش‌های بزرگی از مردم دلیلی برای پشتیبانی از حکومت نمی‌بینند و حکومت فاقد اقتدار است. لذا مردم از قوانین و مقررات دولت پشتیبانی یا پیروی نمی‌کنند و مشروعیت افقی - همان احساس تعلق متقابل مردم به یک ملت - هم ضعیف است؛ زیرا دولت در تسخیر گروه‌های مشخصی است و نماد همه مردم نیست. همچنین، دولت‌های شکننده کاملاً فاقد توانایی ایجاد حس همبستگی معنوی هستند (Rotberg, 2004: 13).

دولت‌های شکننده به عنوان کانون اصلی شبکه‌های تروریستی جهانی و بروز منازعات مسلحانه، حتی به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی نیز در سطح جهانی مطرح هستند. از این رو بسیاری از کشورهای قدرتمند جهانی در چهارچوب مداخلات بشر دوستانه^۱ و یا به دلیل رقابت‌های قدرت و تلاش برای گسترش حوزه نفوذ خود، اقدام به مداخله نظامی کرده و فروپاشی نهاد دولت در این کشورها را تشدید می‌کنند. در واقع، مداخلات خارجی و تهاجم نظامی با سلب قدرت و اقتدار مرکزی، ایجاد و تشدید درگیری‌های قومی و مذهبی، حمایت از برخی از جناح‌ها و گروه‌های شورشی و تسهیل دسترسی به سلاح‌ها و ادوات نظامی، از عوامل اصلی فروپاشی و نابودی دولت‌ها در سرزمین خود بوده‌اند.

بدین ترتیب، اولین وجه شروع بحران‌های سیاسی در دولت‌های فروپاشیده، ناتوانی در اعمال کارویژه‌ها و وظایف دولتی و رواج فساد و بحران‌های اقتصادی مثل بیکاری، تورم و گرانی است. این امر به کاهش شدید مشروعیت و رواج تلقی مجرمانه و فسادآلود از دولت در سطح جامعه منجر می‌شود. در وهله بعد، این امر به کاهش شدید مشارکت مردم و بروز نارضایتی در سطحی گسترده و در ادامه، به بروز خشونت و درگیری‌های سیاسی، جناحی، قومی و مذهبی و فروپاشی دولت می‌انجامد. در نهایت و در طولانی مدت، زنجیره این عوامل زمینه‌ساز جنگ داخلی و دخالت نظامی سایر قدرت‌ها خواهد شد.

از این رو، فروپاشی دولت همیشه با خشونت درون کشوری، ظهور بازیگران غیر دولتی، افزایش سلاح‌های کشنده به کار رفته در جنگ‌های تدافعی و تهاجمی، تجارت مشکوک و غیرقانونی اسلحه‌های انفرادی، تجارت متقابل در معادن غیرقانونی، صادرات مواد معدنی، الوار، مواد مخدر، زنان و کودکان و هرآن چیزی که هزینه‌های خرید اسلحه و مهمات را تامین کند، در ارتباط است (Rotberg, 2004: 30). در واقع، جنگ داخلی و گسست و شکاف ساختار سیاسی داخلی در دولت‌های شکننده، موجب ظهور کانون‌های موازی قدرت و سلب انحصار قهر مشروع در کشور می‌شود؛ که این امر میزان تامین امنیت را که از وظایف و اهداف تشکیل دولت‌ها است، در این کشورها به شدت پایین می‌آورد.

ویژگی‌های دولت شکست خورده، همانند یک سیکل عمل می‌کند که زنجیره ای از بحران‌های مستمر را به وجود می‌آورد. میزان بالای خشونت، بحران ناامنی و سپس بحران مشروعیت را پدید می‌آورد که این شرایط نیز خود موجب بحران اقتدار سیاسی و اقتدارگریزی می‌شوند (Howard, 2014: 65). در واقع، مجموعه عوامل موجد بی‌ثباتی سیاسی، ناآرامی داخلی، شورش‌ها، جنگ داخلی و جنگ بین‌المللی، باعث شکل‌گیری دولت ورشکسته و فروپاشی آن می‌شوند (Ighbal and Starr, 2008: 317). به طور خلاصه، فقدان امنیت و ثبات اجتماعی، ناکارآمدی نهادهای اجرایی و اداری، ناکارآمدی اقتصادی، بحران مشروعیت، بحران توزیع، بحران خشونت سیاسی و رواج تروریسم و تهدید آفرینی، از اصلی‌ترین شاخص‌های دولت‌های ورشکسته و فروپاشیده شده هستند.

دوم) اضمحلال بر اثر بحران‌های اقتصادی

به تجربه ثابت شده است که بحران‌های اقتصادی مثل تورم و گرانی افسارگسیخته، بیکاری و فساد و کمبودهای ناگهانی، با وقوع خشونت‌های سیاسی و فروپاشی دولت‌ها در ارتباط مستقیم هستند. بی‌ثباتی اقتصادی و ناکارآمدی در تامین رفاه و آسایش عمومی، زمینه‌ساز نارضایتی گسترده در جامعه و وقوع تنش و درگیری بر سر مالکیت منابع موجود می‌شوند، که در بسیاری از موارد این امر نیز به نوبه خود منجر به بی‌ثباتی سیاسی شدید داخلی و آغازگر فروپاشی کامل نهاد دولت خواهد بود. کاهش شدید تولید ناخالص داخلی، اقتصاد

ضعیف و وابسته به رانت منابع طبیعی، رواج فساد در تمام ارکان دولتی، پایین بودن درآمد سرانه، فقر و بیکاری شدید و گسترده، تورم و گرانی سرسام آور و ناتوانی در ارائه خدمات عمومی و توزیع ناموزون و ناعادلانه امکانات و فرصت‌ها، از عوامل داخلی فروپاشی یک دولت هستند. هم‌چنین، کاهش شدید درآمدهای دولتی و کاهش کمک‌های مالی و نظامی خارجی نیز از دیگر عوامل تاثیرگذار بر تضعیف دولت و فروپاشی آن است.

در واقع، فقر اقتصادی و ناتوانی‌های عمیق در بنیان اقتصادی، از موانع اصلی تحکیم قدرت دولت و شکل‌گیری بنیادهای آن است. فقر اقتصادی و کمبود هزینه‌های مالی دولت، بیکاری وسیع، فساد گسترده در سطح مسئولان و سیاست‌گذاران، تورم و گرانی و... دولت‌های ورشکسته را در وضعیت بحرانی و نارضایتی داخلی مردم و وابستگی به کمک‌های خارجی قرار می‌دهند و عدم پاسخ‌گویی به نیازهای داخلی جامعه و قطع این کمک‌ها، به فروپاشی دولت منجر می‌شوند. فقر اقتصادی بر جامعه تأثیر نامطلوبی دارد و توان و مجال رسیدن به مسایل ملی و اجتماعی را از عامه مردم می‌گیرد. علاقه و دلبستگی مردم در مشارکت به فعالیت‌های سیاسی و حتی اجتماعی، که بخشی از الزامات دولت - ملت‌سازی است، در اوضاع و فضای فقر، ایجاد نمی‌شود. این وضعیت، بی‌اعتمادی را، هم در میان جامعه و هم در میان دولت و مردم، بوجود می‌آورد و به طور قطع، مردم در شرایط ناگوار تنگدستی و فقر، نمی‌توانند به پیشبرد جامعه و حل و فصل مسالمت‌آمیز مشکلات و مسائل جامعه کمک کرده و این امر منجر به بحرانی‌تر شدن اوضاع می‌شود (نوریان، ۱۳۹۴: ۱۲۴). نکته دیگر این است که ناتوانی دولت‌های شکننده در استخراج و بهره‌برداری درست از منابع، به منظور پوشش دادن به هزینه‌های خود، منجر به عدم توانایی دولت در ارائه خدمات عمومی و ناتوانی در انجام کارویژه‌های آن خواهد شد؛ که تداوم این امر نیز مشروعیت دولت را با خطر مواجه می‌سازد.

سوم) فروپاشی به دلیل بحران‌های اجتماعی - فرهنگی

بحران‌های اجتماعی زمانی در عرصه یک اجتماع ظهور می‌کنند که اختلالات پدیدآمده، عملکرد بهنجار و عادی سیستم اجتماعی و نیز تعادل سیستمی آن را به مخاطره انداخته باشند.

در چنین شرایطی است که یک جامعه، به عنوان یک سیستم، قادر به حفظ تعادل خود نبوده و بی‌تعادلی و نابسامانی‌های گسترده‌گریبانگیر اجتماع می‌شود و دولت نیز فاقد توان و نیروی درونی به منظور سازمان‌دهی و حفظ نظم اجتماعی است و به عبارتی، ساخت اجتماعی و سیاسی توامان بحران زده‌اند.

بحران اجتماعی سطوحی دارد که شامل آشفتگی اجتماعی، بی‌سازمانی اجتماعی و انقلاب اجتماعی می‌شود. تغییر در ساختارها باعث گسسته‌شدن رفتار و روابط متقابل می‌گردد و در نتیجه، فرایند جامعه‌پذیری مختل و غیر مؤثر شده، و نهایتاً بحران اجتماعی ظاهر می‌شود. همچنین، در صورتی که سازگاری سازمان‌های جامعه کاهش یابد، جامعه دستخوش بحران و آشفتگی اجتماعی می‌شود. اگر سازگاری سازمان‌های جامعه به شدت رو به زوال رود، در این صورت نظم اجتماعی جای خود را به بی‌نظمی می‌دهد و بی‌سازمانی حادث می‌شود. اگر بحران در سطح مؤسّسات به انهدام ساختار نهادها منجر شود، وقوع انقلاب‌های اجتماعی اجتناب‌ناپذیر خواهند بود (آراسته‌خواه، ۱۳۸۱، ص ۲۷۴).

در واقع امر، در دولت‌های فروپاشیده، جامعه مدنی بسیار شکننده و ساختارهای نهادی نیز توسعه‌نیافته و متلاشی شده‌اند. سطح مشروعیت و مشارکت در دولت‌های شکننده بسیار پایین است؛ توزیع نامناسب امکانات و منابع در آن بسیار مشهود بوده و انسجام اجتماعی بر اثر انباشت بحران‌ها و شکاف‌ها از هم گسیخته‌شده و زمینه را برای فروپاشی دولت فراهم می‌کنند. برای مثال، عدم توزیع نامناسب امکانات و فرصت‌ها، و رواج فساد و رانت به تدریج باعث قطبی‌شدن فضای سیاسی و امنیتی شدن آن شده و زمینه‌ساز بی‌ثباتی سیاسی و افزایش تنش و خشونت و در طولانی مدت، فروپاشی نهادی دولت خواهند شد.

استفاده دولت‌های شکننده از زور و خشونت پلیسی برای مقابله با روندها و گروه‌هایی که مشروعیت آن را نمی‌پذیرند، باعث دامن زدن هر چه بیشتر به بی‌ثباتی و کاهش دوباره مشروعیت این دولت‌ها می‌شود. در واقع، آنها در چرخه باطلی از کاهش مشروعیت و مقبولیت و اعمال زور و خشونت و بی‌ثباتی گرفتار می‌شوند. استمرار ناتوانی دولت در انجام کارویژه‌ها و وظایف خود، به کاهش مشروعیت، کاهش مشارکت، نارضایتی گسترده، بروز بی‌ثباتی، ترویج خشونت، شکنندگی دولت و در نهایت فروپاشی آن خواهد انجامید.

بنابراین، فروپاشی و گسست دولت‌ها فقط معلول عوامل و متغیرهای خارجی نیست؛ بلکه مهم‌تر از آن، وجود زمینه‌ها و روابط اجتماعی ناعادلانه، ناپایدار و توسعه‌نیافته است که نتیجه حاکمیت دولت‌های قوام‌نیافته، ضد دموکراسی، ضد منافع مردم، ضد توسعه و فاسد و ناکارآمد می‌باشد که از دیگر علت‌های چنین گسست‌ها و فروپاشی‌هایی هستند.

جدول شماره ۲: عوامل و دلایل فروپاشی دولت‌ها در دو بعد داخلی و خارجی

عوامل داخلی	عوامل خارجی	دلایل فروپاشی دولت‌ها
اضمحلال دولت بر اثر بحران‌های سیاسی و مخدوش شدن حاکمیت	اضمحلال بر اثر جنگ و تهاجم خارجی	
اضمحلال بر اثر بحران‌های اقتصادی	اضمحلال بر اثر تسخیر سرزمینی خارجی	
فروپاشی به دلیل بحران‌های اجتماعی- فرهنگی	اضمحلال بر اثر تحریم‌ها و فشارهای خارجی	
اضمحلال بر اثر عوامل طبیعی اقلیمی و آب و هوایی	اضمحلال بر اثر جانشینی (استقلال، الحاق، اتحاد، تجزیه)	

منبع: نگارندگان

نتیجه

در این پژوهش، به بررسی دلایل و عوامل فروپاشی دولت‌ها، در چهارچوب تحلیل سیستمی پرداخته شد. دولت به عنوان یک سیستم، دارای زیرسیستم‌های متعددی است. بحران در هر یک از این زیر سیستم‌ها، از جمله زیرسیستم اقتصادی یا سیاسی می‌تواند منجر به شکنندگی و فروپاشی دولت شود. در بعد داخلی، بحران‌ها در سه زیر سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌توانند به فروپاشی دولت منجر شوند. اما در سطح بیرونی سیستم دولت، عواملی مثل تغییرات آب و هوایی، جانشینی دولت‌ها، جنگ و تهاجم خارجی یا فشار قدرت‌های بزرگ و تحریم‌های اقتصادی آنها می‌توانند به شکنندگی دولت و در نهایت فروپاشی آن بینجامند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که دولت‌های شکننده، ورشکسته و یا

فروپاشیده در دور باطلی از فقر و خشونت و ناامنی قرار می‌گیرند که این وضعیت، آنها را دستخوش طیفی از بحران‌ها و مشکلات جبران‌ناپذیر می‌سازد. در واقع، تضعیف، ناتوانی، زوال و اضمحلال دولت‌ها، یا در اثر گسست‌های داخلی ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، جنگ‌های داخلی، انباشت بحران‌ها و از دست دادن مشروعیت داخلی، حاصل می‌شود و یا با منشا خارجی، در قالب اعمال تحریم‌های سیاسی و اقتصادی، تهاجم و جنگ خارجی، و در برخی موارد، در اثر بروز تغییرات آب و هوایی و جانشینی دولت‌ها به جای یکدیگر، رخ می‌دهد.

منابع

فارسی

- ابراهیمی، یعقوب. (۱۳۹۴). نگاه ساختارگرا به شکنندگی دولت‌ها در جهان اسلام، زمین در گستره سیاست، فرهنگ و فلسفه، شماره ششم، ص ۴-۱۵.
- آراسته خواه، محمد. (۱۳۸۸). فرهنگ اصطلاحات علمی، اجتماعی، تهران: چاپخش.
- اسلامیان، سعید، اخروی، سعید. (۱۳۹۴). نگاهی کمی به پدیده تغییر اقلیم و راهکارهای سازش با آن، سال سوم، جلد ۸.
- بشیری، حسین. (۱۳۸۶). گذار به مردم‌سالاری، تهران: نشر نگاه معاصر.
- زرقانی و دیگران. (۱۳۹۱). تغییرات آب و هوایی و نقش آن در امنیت پایدار، مجموعه مقالات همایش ملی جغرافیای سیاسی کاربردی، تهران.
- صالحی، صادق، پازوکی نژاد، زهرا. (۱۳۹۵). تغییر آب و هوا؛ تهدید صلح و امنیت جهانی: رویکرد جامعه‌شناختی، میراث فرهنگی و گردشگری، دوره اول، سال دوم، شماره ۳.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۸۴). اصول روابط بین‌الملل، تهران: نشر میزان.
- قوام، عبدالعلی. (۱۳۹۲). سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.

کا. لی، ربکا. اس. (۱۳۸۳). مسیره‌های منتهی به فروپاشی دولت: تلاش در جهت دستیابی به مدل تلفیقی از هم‌پاشیدگی سرزمین، ترجمه: احمد شکرچی، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۱-۴۲.

کولایی، الهه، اکبری، زیبا. (۱۳۹۶). دولت شکننده در عراق و امنیت زنان، سیاست، دوره ۴۷، شماره ۱.

نوریان، محمد علی. (۱۳۹۴). ریشه‌ها و پیامدهای همسایگی با دولت‌های ورشکسته: افغانستان و شکست دولت - ملت سازی و صلح، علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۳۱، ص ۱۲۴.

نیاکویی، سید امیر؛ پیرمحمدی، سعید. (۱۳۹۹). گذار از دولت به شبه دولت در عراق و سوریه پس از بیداری اسلامی، دولت پژوهی، سال ۶، شماره ۲۴، زمستان. یزدان فام، محمود. (۱۳۸۸). دولت‌های شکننده و امنیت انسانی، مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره چهارم.

References

- Cament, David and Samy Yiagadesen. (2009). Extent and Sources of State Fragility and Failure: Core Factors in Fragility and Failure, cifp, Available at: www.carleton.ca/cifp/.../ffs_data_methodology.php.
- Clapham, C. (1996). Africa and the International System: the politics of state survival. Cambridge: Cambridge University Press.
- Clément, Caty. (2005). The Nuts and Bolts of State Collapse: Common Causes and Different Patterns? A QCA Analysis of Lebanon, Somalia and the Former-Yugoslavia, COMPASS Working Paper WP200, 5-32.
- Cojanu, Valentin, Popescu, Alina Irina. (2007). Analysis of Failed States: Some Problems of Definition and Measurement, The Romanian Economic Journal, Year X, no. 25 bis.
- Daniel Lambach, Eva Johais, Markus Bayer. (2015). The Causes of State Collapse: Results from a QCA Analysis, COMPASS Working Paper 2015-80, Universität Duisburg-Essen, Institut für Politikwissenschaft, Available at: <http://www.compass.org/wpseries/> Lambach J ohaisBayer2015.pdf.

- David Carment, Stewart Prest and Yiagadeesen Samy. (2010). *Security ,Development and Fragile State: Bridging the Gap between Theory and Policy* London and New York: Routledge, 84-89.
- Filatova, I. (2000). Democracy versus State: the African dilemma, in The Consolidation of Democracy in Africa, edited by Solomon, H. & Liebenberg, I. Aldershot: Ashgate Publishers.
- Goldstone, Jack. (1991). *Revolution and Rebellion in the Early Modern World*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Howard, Tiffany. (2014). *Failed States and the Origins of Violence*, Routledge.
- Kaenfer, William H. and Lowenberg, Anton D. (1992). *International Economic Sanctions: A Public Choice Perspective*, boulder: westview, PP. 2.
- Kreijen, Gerard. (2004). “*State Failure, Sovereignty and Effectiveness*”, Netherlands, Martinus Nijhoff Publishers.
- Lawson, K. (1997). The Human Polity, 4th ed. Boston: Houghton Mifflin Company.
- Pinar Bilgan and Adam David Morton. (2002). “Historicising Representations of ‘failed states’: Beyond the Cold-War Annexation of the Social Sciences ”? *Third World Quarterly* ,Vol. 23, No 1, pp 56.
- ROTBURG, ROBERT I (2004). *The Failure and Collapse of Nation-States BREAKDOWN, PREVENTION, AND REPAIR*, Princeton University press.
- Rotberg, Robert. (2003). “Failed States, Collapsed States, Weak States: Causes and Indicators”, in *State Failure and State Weakness in a Time of Terror*, ed. Robert I. Rotberg Washington D. C.: Brookings Institution.
- Thürer, D. (1999). “*The Failed State and International Law*”, *Int’l Rev Red Cross* 81.
- Ulfelder, Jay. (2012). “State Failure” Has Failed. How About Giving “State Collapse” a Whirl?
<http://dartthrowingchimp.wordpress.com/2012/07/05/state-failure-hasfailed-how-about-giving-state-collapse-a-whirl/>.

Translated References into English

- Arastekhah, Mohammad. (2009). *Dictionary of Scientific and Social Terms*, Tehran: Chapakhsh. [In Persian]
- Bashiriyeh, Hossein. (2007). *Transition to Democracy*, Tehran: Negahe Maasser Publishing. [In Persian]
- Ebrahimi, Yaqoub. (2014). A Structuralist View of the Fragility of States in the Islamic World, *Zamin in the Scope of Politics, Culture and Philosophy*, No. 6, pp. 4-15. [In Persian]
- Ghasemi, Farhad. (2005). *Principles of International Relations*, Tehran: Mizan Publishing House. [In Persian]
- IQBAL, ZARYAB, HARVEY STARR. (2008). Bad Neighbors: Failed States and Their Consequences: *Conflict Management and Peace Science*, 25:315–331. [In Persian]
- Islamian, Saeed, Okhravi, Saeed. (2014). A little Look at the Phenomenon of Climate Change and Solutions to Compromise with it, *Scientific Journal of Rain Catchment Surface Systems*, Third year, N. 8. [In Persian]
- K. Lee, Rebecca. S. (2004). Paths Leading to the Collapse of the State: The Effort to Achieve a Unified Model of the Disintegration of the Land, Translated by: Ahmad Shekarchi, *Research Journal of Human Sciences*, Spring and Summer, No. 41-42. [In Persian]
- Kolayi, goddess, Akbari, Ziba. (2016). Fragile state in Iraq and Women's Security, *Politics*, Volume 47, Number 1. [In Persian]
- Niakoui, Seyyed Amir; Pirmohammadi, Saeed. (2019). Transition from State to Quasi-State in Iraq and Syria after the Islamic Awakening, *State Research*, Year 6, Number 24, Winter. [In Persian]
- Nooryan, Mohammad Ali. (2014). The Origins and Consequences of the Neighborhood with Bankrupt States: Afghanistan and the Failure of the State - Nation-Building and Peace, *Political Science*, Vol. 11, No. 31, p. 124. [In Persian]
- Rotberg, R (Ed). (2004). *When States Fail*, Princeton, NJ: Princeton University Press. [In Persian]
- Qawam, Abdul Ali. (2012). *Comparative Politics*, Tehran: Samt. [In Persian]
- Salehi, Sadegh, Pazukinejad, Zahra. (2015). Climate Change; Threat to Global Peace and Security: Sociological Approach, *Cultural Heritage and Tourism*, Vol. 1, second year, Number 3. [In Persian]

- Yazdanpham, Mahmoud. (2009). Fragile States and Human Security, strategic studies, Vol. 12, N.4. [In Persian]
- Zarghani and Others. (2011). Climate Change and its Role in Sustainable Security, *Proceedings of the National Conference of Applied Political Geography*, Tehran. [In Persian]

استناد به این مقاله: اخوان کاظمی، مسعود، و نریمانی، گلناز. (۱۴۰۲). واکاوی مفهومی فروپاشی دولت؛ در چارچوب تحلیل سیستمی. دولت‌پژوهی، ۹(۳۵)، ۱۹۵-۲۲۸. doi: 10.22054/tssq.2023.61620.1117



The *State Studies Quarterly* is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License .